

امید در عصر ناامیدی ... !

*جعفر بخشی بی نیاز

□ من دوست دارم تمام واژه ها و کلماتم رنگ و بوی امید داشته باشد. حال خوب نشان دهد. از روشنی و نور بگوید و دست آخر به مخاطب من بفهماند که همه چیز عالی و رو به راه است.

□ من دوست دارم بگویم آسوده بخوابید شهر در امن و امان است. اما وقتی در میان آدمهای شهر پرسه می زنم و چهره های تکیده و عبوس و عصبانی را می بینم ؛ به قیمت ها نگاهی می اندازم و در جنوبی ترین نقطه شهر فقر را با تمام وجودم احساس می کنم ؛ متوجه می شوم که هوا طور دیگری ست. آدمها جوری دیگری زندگی می کنند و اتفاقا تنها چیزی که در شهر وجود ندارد همین امید است.

□ بخواهیم یا نخواهیم آسمان شهر ابری ست. مدتهاست که احیای امید در دستور کار مدیران و مسئولین قرار گرفته است. حالا همه می دانند که در فقدان امید نه اثری از دموکراسی پدیدار می شود و نه امکانی برای توسعه میسر است. پس باید که امید اجتماعی به مهمترین مساله تبدیل شود. خیلی ها از پیرایش مفاهیم و رویش امید در جامعه حرف می زنند و بر لزوم پایداری امید در جامعه تاکید دارند. گفته اند به هر شکل ممکن باید که امید به جامعه تزریق شود. اما می بینیم که نمی شود. و لذا هر چه جلوتر می آییم و کُلفتی ظلم بر فقرا و مستمندان را می بینیم نا امیدتر می شویم.

□ حالا دیگر روشن است که احیای امید اجتماعی بیش از آن که منوط به تغییر نگرش ها باشد وابسته به تحول در برخی از مولفه های عینی است که قادر باشد معنادار بودن تغییرات را به شهروندان القا کند. به بیان دیگر تا در زندگی روزمره مردم دگرگونی و تحول ایجاد نشود ؛ تا معیشت بر مدار اصلاح و تغییر تعیین نشود ؛ تا رزق و روزی مردم تضمین نشود و جامعه رو بهبود و درست شدن نرود ؛ امید بخش ترین سخنان نیز گوشه برای شنیده شدن نمی یابند.

□ اصلا جا انداختن امید حالا دیگر برای ما نیست. یعنی دیگر برای ما اصلا مهم نیست. بحث بچه های ماست. دهه های هفتادی و هشتادی و نودی ها. بچه هایی که امروز خیلی بزرگ شده اند؛ خیلی بزرگتر از سن و سال شان. آنهایی که با رنج پدرها و مادرها بزرگ شده اند. آنها هستند که امید را می خواهند. بچه هایی که می دانند تامین زندگی برایشان

چقدر سخت و دشوار است و هر سال هم سخت تر می شود. اگر بخواهید از امید برای اینان صحبت کنید حتما که با پاسخ های درشت مواجه می شوید. امیدی که در میان اینها نیست و بخش عمده ی مشکلات این قشر همین نداشتن آینده ای نامشخص و در کنار آن فقدان یک زندگی معمولی است.

□ اما خب قرار است رسانه های رسمی این اوضاع را جور دیگری نشان دهند. بگویند همه چیز گل و بلبل است و واقعا شهر در امن و امان است. ولی به واقعیت چنین نیست. نسلی که قرار است جایگزین ما شود بسیار فراتر از ما می اندیشد. چیزی می خواهد که از ما دریغ شده و دنبال خواسته ای است که ما نداشتیم و نداریم. نسلی که از تجربه تلخ ما درسها گرفت و هی نسل به نسل پخته تر شد. ما وارد دنیای پیری شده ایم. سالهای سالمندی. اما آنها بر خلاف ما وارد سالهای بالیدن و فهمیدن شده اند. سالهای جوانی. نسلی که می داند چه نمی خواهد و دقیقا می داند چه می خواهد. بر خلاف ما قدیمی ها و پدرانمان که می دانستیم چه نمی خواهیم ولی نمی دانستیم چه می خواهیم

...

□ و به راستی احیای امید در عصر ناامیدی ؛ در زمانه ی فقر و تنگدستی و در ایام بی عدالتی ؛ به اعتقاد شما چگونه امکان پذیر است ؟